

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

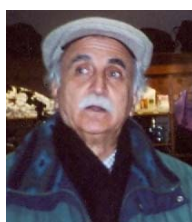
www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: گرامی یاد کبیر توخی
مرتب و ویراستار: احمد پوپل
۱۳ فبروری ۲۰۲۱



گرامی یاد کبیر توخی

خاطرات زندان

جلد پنجم- ۲۲

(شمه ای از جنایات سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران خلقی، پرچمی و خادی آن در زندان مخوف پلچرخ)



افشای بیرحمانه جنایات
سوسیال امپریالیزم شوروی
در زندان پلچرخ و خارج از
آن و مقایسه آن با جنایات
امریکا در زندان های
افغانستان و عراق و خارج
از آن ، امر خوبی است در
جهت ارتقای سطح آگاهی
سیاسی مردم افغانستان
و برپایی یک مبارزه
مترقی و مردمی علیه تجاوز
امپریالیزم جنایتکار امریکا
و شرکاء .

۳۹- خاد زندان چرا عواملش را به بهانه های مختلف « جزائی » می نمود ؟

جمال الدین :

در اتاق محصلین دید و وادید های زندانیان با یک دیگر، گاهی بیشتر و زمانی کمتر می شد. شماری از زندانیان را یا از کوته قفلی ها و نظارتخانه های صدارت و یا از مربوطات آن (مثل خاد ششدرک و...) به زندان پلچرخ انتقال می دادند. عده ای از آنان را به اتاق محصلین می آوردند. در میان تازه وارد ها از هر ده تن دو و یا سه تن شان که شغل آزاد داشتند، چون دست فروشان دوره گرد، دکانداران اهل فن، کسبه کاران و... ؛ متباقی زندانیان متشکل از جوانان مکتب و یا پوهنتون و یا کارمند دولت و یا به سایر طیف ها، مثل داکتر طب، انجنیر، پیلوت، صاحب منصب اردوی پوشالی و... مربوط بودند.

آمد و رفت زندانیان از یک اتاق به اتاق دیگر (در نوبت تشناب) مخفیانه ادامه داشت. این شیوه رفت و آمد بنا به امر اطلاعات زندان به اعضای توظیف شده اش به طور مخفیانه داده شده بود. در واقع اطلاعات از قبل می دانست که زندانیان هم از همین شیوه مخفیانه ملاقات با رفقاییشان استفاده می نمایند با این شگرد اطلاعاتی آگاه می شد که کی با کی و در کدام جای رابطه می گرفت و تا حد ممکن تلاش می نمود که متن صحبت زندانیان را در این دید و باز دید های مخفیانه بداند. این تجویز ابعاد دیگر هم داشت، از جمله اطلاعات زندان اجنت هایش را بعضاً گیر می انداخت و آنان را به عنوان « شکستن دسپلین» به اصطلاح طور « جزائی » به اتاق های دیگر و یا بلاک های دیگر و یا هواکش های زندان می فرستاد و تنبیه فیزیکی و روانی می نمود [اغلباً جزائی های واقعی را به هواکش های زندان پرتاب می کرد - جایی که زندانی در معرض جریان شدید هوای بسیار گرم تابستان و یا هوای بسیار سرد زمستان قرار می گرفت و شب را در حالت نیمه خواب و نیمه بیداری به صبح می رساند. برای برخی از زندانیان جزائی یک پایه چپرکت قراضه و کهنه را در هواکش انتقال می دادند تا زندانی در بالای آن گویا بخوابد. هواکش ها در روز کمی روشنی داشتند؛ مگر در شب ها تاریک بودند. زندانی جزائی در شب بوت هایش را به سببی این که گژدم و یا غنفل در میان آنها نرود، بالای چپرکت می گذاشتند یا با آنها می خوابیدند. در روز و روشنائی همچنان در هراس بودند که پا هایشان را گژدم و غنفل و سایر خزندگان درون هواکش نگزند. به همین سبب اغلباً به روی چپرکت چهار زانو می نشستند. این نوع تنبیه یکی از اشکال شکنجه روانی و فیزیکی بود که وطن فروشان از اجرای آن در حق آزادیخواهان لذت می بردند.

زندانیان زیر عملیات ابراتیف را از این اتاق و آن اتاق و سایر اتاق های تحت نظارت بلاک های دیگر، هر شب و یا یک شب در میان تحت عناوین مختلف بیرون می بردند و آنان را اعدام می کردند. در یکی از شیبهای اعدام زندانیان که همزنجیرانشان تا سپیده دم در حالت نیمه خواب به سر برده بودند. روز آن قومندان خواجه عطا با غرور یک جنرال فاتح وارد اتاق ما شد. گشتی زد و با چکمه هایش اسباب و اثاثیه زندانیان را زیر و رو کرد و از اتاق محصلین خارج شد. سکوت سنگین بر اتاق سایه افکند. صدای سنگین و نفرت انگیز قفل و باز شدن دروازه اتاق محصلین این سکوت را برهم زد. چند تن سرباز شوروی با خشم و کین و نفرت وارد اتاق شدند. و سر دسته آنان با آواز بلند گفت: « جمال الدین و لد شهاب الدین کیست؟ ». جمال (مشهور به جمال سیاه عضو ساوو) با تکبیر گفت «من هستم». سرباز گفت: « بیا که برویم زود شو کالایته نگیر! ». جمال از جایش بلند شد و با سربازان از اتاق خارج شد. اطلاعات زندان این تسلیمی خادی شده و گویا عضو در سازمان « ساوو » را بدین نهج در معرض دید زندانیان قرار داد. در هنگام نوبت قره وانه غذای چاشت یک تن از اعضای ساوو با هیجان خبر آورد که جمال را در هواکش « جزائی » کرده اند به خاطری که بالای قوماندان عمومی خندیده بود سربازان چپرکت قراضه را در اختیارش قرار داده بودند. یک

سرباز وارد اتاق شده توشک وی را با خود برد تا به جمال بدهد. جمال را بعد از دو شب دوباره به اتاق محصلین آوردند. این تسلیمی مکار و مغرور - با تکبر و فخر در حالی که توشک خودش را با خود آورده بود - وارد اتاق شده ... قبل از این که رفقای رهبری و صفوف ساوو را به « محاکمه اختصاصی انقلابی » انتقال دهند چند فردی را که در تحقیق تسلیم شده بودند و یا از دید خاد چندان مهم نبودند از دوسیه « محاکمه » دسته جمعی ساوو بیرون کرده هر یک آنان را (به طور) جدا گانه به محاکمه خواستند، از جمله جمال، همایون، حیات الله،، حبیب و دو سه نفر دیگر. از صف اینان جمال عامل اصلی خاد در اتاق محصلین توطیف شده بود تا روابط رفقاء صفوف و کادر ها را با اعضای رهبری سازمان تحت نظر داشته باشد (قبل از رفتن به محاکمه رفقای رهبری را به همین اتاق انتقال داده بودند) و هنگامی که به محاکمه احضار می شوند جریان روابط رفقاء را با اعضای رهبری به اطلاعات بگوید و نظرش را در زمینه افراد و نزدیکی شان را با رهبری به خصوص با رفیق بهمن گزارش دهد.

خاد، بعد از این که مدت دو و یا سه سال به اصطلاح « حبس » جمال را « محکمه اختصاصی انقلابی » دولت دست نشاندۀ شوروی تعیین کرد و کار و بار اطلاعاتی اش را در بلاک دوم به اتمام رسید؛ این جاسوس را به بهانه تمرّد از امر سربازان به بلاک ۱ غرض کسب اطلاعات انتقال دادند.

باز هم در مقاطع معین سال های زندان از عمل کرد های این خاین که اکنون (خود و دخترش در خدمت دولت دست نشاندۀ امریکا قرار دارند) در زندان و خارج از آن خواهم نوشت. [متأسفانه گرامی یاد رفیق توخی نه درباره کارنامه جمال در زندان و نه خارج از زندان چیزی نوشته اند. (ویراستار ا.پ.)]

تورن حمید:

قبل از گرفتاری عضو استخبارات وزارت دفاع بود و در زندان با اطلاعات زندان همکاری تنگاتنگ داشت وی با مسلمان نمائی خود تلاش می کرد که کسی از ماهیت اصلی اش آگاه نشود؛ در آخرین روز های انتقالش از اتاق محصلین به کدام بخش دیگر زندان به من گفت: « توخی صاحب شما را که به اتاق دیگر انتقال دادند باید نماز بخوانید. با اخوانی ها و فشار هایشان در زمینه نماز نخواندن دچار مشکل زیاد می شویم ».

یکی از روز ها در هنگام نوبت تشناب در دهلیز سر و صدائی بلند شد. مدتی نگذشته بود که یکی از سربازان شوروی درحالی که تورن حمید را که می خواست داخل اتاق شود، کش کرد که با خود به قومندانی ببرند. سرباز با خشم دو سه بار این جمله را تکرار کرد: « تو مرا می زنی؟ بیا که بریم پائین » چند تن از زندانیان که وارد اتاق می شدند در این گیر و دار مداخله نموده نگذاشتند که سرباز خشمگین تورن حمید را از اتاق خارج نماید. سرباز با سر و صدا از اتاق خارج شد. تورن حمید که به جایش برگشت در برابر رفقاء چنین توضیح داد: « این سرباز به من توهین کرد که چرا زودتر از تشناب بیرون نشدم. من هم با آفتابه بر پیشانی اش زدم. نباید توهین وی را بی جواب می ماندم ... ». چند دقیقه بعد چهار سرباز (ازبیک شوروی) وارد اتاق شدند و تورن حمید را کشان کشان با خود بردند. زندانیان به اصطلاح « شهامت » و « شجاعت » این نوکر سر سپرده روسها را ناخود آگاه تحسین کردند

اطلاعات زندان بدینسان با نشان دادن « نفرت » و « انزجارش » در برابر سرباز روس برایش اعتبار کمائی می کرد [(بار سوم) در اتاق سیاه بلاک ۶ باز هم با وی هم اتاقی شدم. و از این که این جاسوس چرا و چگونه با من طرف شد خواهم نوشت].

[متأسفانه گرامی یاد رفیق توخی درباره تورن حمید هم چیزی ننوشته اند. (ویراستار ا.پ.)]

معلم صدیق:

در باره این جوان فاقد همت و تسلیم شده در نوشته های قبلی نوشته ام. قیدش تعیین شده بود. در اتاق قیدی ها در طبقه سوم بلاک ۲ بود. یکی دو بار به اتاق محصلین آمده بود. یکی از روزها رفقاه بعد از خرید از کانتین زندان (که اتاق ها را به نوبت برای خرید می بردند) گفتند: «استاد صدیق را که در شفاخانه با سر طبیب زندان برخورد لفظی کرده بود طور جزائی به بلاک ۱ بردند.» خبر های تازه در موارد مختلف که در میان زندانیان زبان به زبان می رسید خیلی ها مهم بود. زندانیان از فعل و انفعالاتی که در زندان اتفاق می افتاد دچار هیجان شده بالای شماری از زندانیان تأثیر بدی بر جای می گذاشت. به هر رو تمام زندانیان تشنه خبر های داخل و خارج از زندان بودند. خبر جزائی شدن معلم صدیق را رفقاه هریک به شیوه خود به بررسی گرفتند. اطلاعات زندان که مطابق رهنمود های باداران روسی شان عمل می کردند اغلباً (بنا به عدم شناخت خادی ها و سایر جواسیس اطلاعات) مطالبی را با آنان در میان می گذاشتند. از آنجائی که فامیل معلم صدیق با خانواده عبدالرحمن محمودی فقید از گذشته ها دوستی نزدیک و یا خویشاوندی داشت و سه چهار تن از رفقای کمیته مرکزی ساوو [زنده یاد انجنیر لطیف محمودی، زنده یاد بهمن و نجیب که با وی در مکتب میخانیک به سمت معلم تدریس می کردند، همینطور داکتر هادی محمودی رهبر ساوو] وی را می شناختند. بیشتر به همین سبب وی را به اتاقی که رفقای مرکزی زندانی بودند انتقال دادند. که بعد از مدتی از زبان رفیق بهمن پیامی را عنوانی سه تن از اعضای مورد نظر بهمن قاصد شده بود ... بعد در این رابطه خواهم نوشت. [متأسفانه گرامی یاد رفیق توخی درباره معلم صدیق و پیام رفیق بهمن چیزی ننوشته اند. (ویراستار ا.پ.)]

همایون:

اطلاعات زندان انتقال همایون (با نام سازمانی «رحیم») را به بلاک ۱ با این شگرد تدارک دیده بود: طوری که قبلاً نوشته بودم رفت و آمد زندانیان (زندانی اصلی و تسلیمی های خادی شده و سایر جواسیس اطلاعات) در چهار اتاق بزرگ طبقه دوم بلاک ۲ همچنان ادامه داشت. همایون نخستین بار از اتاق مقابل در وقت نوبت تشناب وارد اتاق ما شد. و در میان رفقاه نشست و صحبت هائی نمود. از وی پرسیدم چرا به این اتاق آمدی مگر خبر نداری که اگر گیر بیفتی فوراً به بلاک ۱ جزائی می شوی. در جوابم چنین گفت: «چه کنم در اتاق ما هیچ یک از رفقاه نیست بسیار دق می شوم». وی در دفعه دوم و یا در دفعه سوم که وارد اتاق ما شد. بعد از مدتی سرور خان؟؟؟؟ قومندان بلاک که اهل هرات بود و می کوشید با زندانیان به خصوص با طبیب چپ انقلابی طرف نشود، وارد اتاق شد. وی گشتی در درون اتاق زد زمانی که از برابر توشک های زندانیان ساوو عبور می کرد چشمش به همایون افتاد و گفت: «همایون تو اینجا چه می کنی چرا از انقادت به اینجا آمدی؟ بخیز، بخیز! زود، زود!» قومندان سرور همایون را با خود برد. دروازه اتاق که بسته شد موجی از تشویش رفقاه را تکان داد. در نوبت تشناب بعدی یکی از رفقاه خبر آورد: «همایون را جزائی بلاک ۱ ساخته به آنجا بردند». بعداً در باره کار و بارش در بلاک ۱ خواهم نوشت. [متأسفانه گرامی یاد رفیق توخی درباره همایون و بلاک ۱ چیزی ننوشته اند. (ویراستار ا.پ.)]

فاروق حقین:

قبل از این که زندانیان ساوو را در اتاق محصلین انتقال بدهند؛ دو سه تن زندانی متهم به عضویت ساما (جبران صاحب و حقین و ...) را در اتاق محصلین انتقال داده بودند. جبران صاحب در عقب دیوارک مقابل تشنابک های نیمه کاره با رحمانی صاحب می خوابیدند؛ مگر توشک حقین در نزدیکی رفقای ساوو بود. حقین که تکلیف نفس تنگی اش را

زیادتر از حد مهم و خطرناک وانمود می کرد بیشتر به شفاخانه زندان رفت و آمد داشت. در اتاق محصلین برای نخستین بار با هم از نزدیک دیدیم و آشنا شدیم. بعد از صحبت متعارف احساس کردم که فردی است خود خواه، احترام طلب و خود مرکز بین که خود را یکی از افراد و نطقان مهم تظاهرات شعله ئی ها وانمود می کند.

روزی در حضور رفقای ساوو (از جمله رفیق فاروق غری و رفیق فتاح ودود رفیق دشتی و یکی دو تن از رفقای ننگرهار) از به اصطلاح «نقش» خودش در تظاهرات آن زمان و سهم ناچیز رفیق بهمن سخن می زد و فکر می کرد که رفقای ساوو از رهبری شان دل خوشی ندارند با این اهانت به رفیق بهمن خودش را پیشگام تر و رفیق بهمن را این چنین کوچک و مشکوک در آن زمان وانمود کرد: و گفت «ما در آن وقت بالای رفیق بهمن شک داشتیم به خاطری که برادرش پولیس بود. باز حالی خودش را نشان داد.» گرچه اهانتش را بی جواب نگذاشتم مگر همین اهانت توجه و دقت را در باره وی بیشتر ساخت چنانی که من و دیگر رفقای ساوو طی سال های زندان حقیبن و سر و صدائی هائی که در زندان راه می انداخت را همه جانبه بررسی می کردیم.

در نخستین روز آشنائی رفقای ساوو با حقیبن، روزی بعد از تقسیم قره وانه چاشت میان زندانیان، دروازه اتاق باز شد. یک مرد لاغر اندام که دریشی صاحب منصب پولیسی به تن داشت، وارد اتاق شد. در حالی که گشت می زد و اسباب و اثاثیه زندانیان را با تحقیر زیر پایش می کرد، با آواز بلند (از لحنش پیدا بود که ازبیک است) و خشم زیاد چنین گفت: «ما بسیار حوصله داریم. اما حوصله هم حد و مرزی دارد. زندانیانی را که باید به سخت ترین جزا محکوم شوند حتا در شفاخانه تداوی می کنیم؛ مگر می شنویم که دم از مائوئیزم می زنند. در زندان ما - مائو را تبلیغ می کنند. این دیگر برای ما قابل تحمل نیست» (نقل قول مستقیم). این شخص به گمان مقرون به حقیقت از جمله صاحب منصبان ازبیک شوروی بود. سخنانش را بار بار تکرار کرده از اتاق خارج شد. زندانیان همه به فکر فرو رفتند. و تبصره هائی در زمینه کردند. همان روز و یا روز بعدش رفقاء احوال آوردند که حقیبن را از شفاخانه به کدام جائی نامعلوم انتقال داده اند.

حقیبن ظاهراً با زبان خوش و رویه (ظاهراً) دلپسند با رفقای ساوو برخورد می کرد. پیش آمد و گپ و گفتش نشانگر این بود که گویا از زمره کادر های مهم ساما است؛ ولی سال های بعد پراتیکش در زندان عکس آن را ثابت کرد. باری در زندان حقیبن با انبیک شراب سازی که از کشمش الکحل تهیه می کرد گیر افتاد، من تا امروز متحیرم که در زندانی که یک قلم را کسی از بیرون خواسته نمی توانست حقیبن این وسایل را از کجا تهیه کرده بود. اطلاعات حقیبن را با لوازمش در دهلیز ها گشتاند و با صدای بلند که به گوش همه برسد می گفتند این شعله ئی ها که می خواهند به قدرت برسند و کشور را رهبری کنند در زندان هم شراب تهیه می کنند. بعد از آن همه افتضاح و تبلیغ علیه شعله ئی ها حقیبن را جزائی ساختند. اما چه جزای سنگینی وی را از اتاقش در اتاق مقابل جا دادند. همینطور پراتیک بعدی اش در خارج از زندان و اشتراکش در دعوتی که داکتر نجیب جلال خلق های افغانستان برای وی و چند تن از زندانیان همترانش در قصرش ترتیب داده بود. وی و تیمش تعهداتشان را در باره ساختن «نماد» (نهضت مدافعان آزادی و دموکراسی) غرض همیاری و هموندی و همبستگی با افتخار به جلال مردم افغانستان (داکتر نجیب در قصرش) سپردند. طوری که بزودی نهادی را به نام «نماد» ایجاد کردند و همچنان ساختن پوسته های حفاظتی و کاندید شدنش در جبهه پدر وطن داکتر نجیب را در کارنامه خود دارد. در زمان طالبان؟؟ به پاکستان آمد بعد از مدتی کار و بار سیاسی با باند اخوان جهادی پیر سید احمد گیلانی و رابطه تنگاتنگ با شخص وی به سمت نماینده باند پیر گیلانی به یکی از شعبات «سازمان ملل متحد» در نیویارک رسماً فرستاده شد تا در آنجا صحبت و گپ و گفتی با امریکائی ها داشته باشد. بعد از مدتی اقامت در امریکا و ختم مأموریتش از آنجا مخفیانه به تورنتو آمده نخست با «داکتر هادی

محمودی» تماس تلفونی گرفت تا وی کمکش نماید؛ مگر با عکس العمل بسیار شدید «داکتر هادی محمودی» مواجه شد بعداً توسط عده ای تسلیمی با «داکتر شاکر» فراری و عامل دربار در تماس شد که وی با آغوش باز از وی پذیرائی نموده کمک پولی و کمک برای پناهندگی و نمود.

و خیانت بعدی اش بعد از تجاوز امپریالیزم امریکا و شرکاء به افغانستان و مقرر شدنش در دولت کرزی به سمت ... مشاور در وزارت زراعت و آبیاری بود که با معاش دالری استخدام شد و بعداً کارش در نهاد هواشناسی دولت دست نشانده کرزی و معین مقرر شدنش وی را به ساده اندیشان به اصطلاح «سیاسی» و خوشباوران من حیث یک خاین و عامل ضبط احوالات ارگ شاهی نشان داد.

ادامه دارد